

فرانکلین و قهرمان واقعی

پولت بورژوا
برندا کلارک

مترجم:
گلرنگ درویشیان کرمانشاهی





فرانکلین تا صد می‌توانست بشمارد و بند کفش‌هایش را هم خودش می‌بست. بدون توقف الفبا را از حفظ می‌گفت و داشت خواندن هم یاد می‌گرفت. کتاب‌های مورد علاقه‌اش در مورد داینارو، کانگروی ابرقهرمان بودند. فرانکلین دلش می‌خواست درست مثل داینارو باشد.



یک روز فرانکلین و حلزون داشتند کتاب «دایناروی قهرمان» را می خواندند.

فرانکلین فریاد زد: «نگاه کن، حلزون، دایناروی قهرمان با یک حرکت قدرتمند کوالا را از وسط شن های روان بیرون می کشد!»
حلزون با شادی آه کشید و گفت: «دایناروی قهرمان حرف ندارد.»

فرانکلین گفت: «من می خواهم به اندازه ی او قوی باشم.»

حلزون گفت: «من می خواهم مثل او سریع باشم.»



